

خلافت انسان در قرآن

محمدحسین فاریاب*

چکیده

قرآن کریم به روشنی بر خلافت انسان از سوی خداوند تأکید کرده است. در این باره سؤال‌هایی وجود دارد؛ مانند اینکه چرا خداوند برای خود جانشین انتخاب فرمود؟ دلیل انتخاب انسان به عنوان جانشین خدا چیست؟ گستره جانشینی انسان از خداوند تا کجاست؟ این مقاله به رویکرد تحلیلی و بررسی اسنادی به تبیین چستی خلافت انسان در قرآن و بررسی ابعاد آن می‌پردازد. بر این اساس، مهم‌ترین یافته‌های این تحقیق، راز برگزیده شدن انسان به عنوان خلیفه، توانایی او در پذیرش تکوینی و حضوری علم الاسماء بوده است. از این رو، خلیفه‌الله برترین انسان، دارای علم ویژه و برخوردار از ولایت تکوینی است.

کلیدواژه‌ها: خلافت، خلیفه‌الله، انسان، جانشینی.

مقدمه

۱. «خلیفه» در لغت

«خلیفه» از ریشه «خلف» گرفته شده است. ارباب لغت - چنانکه خواهد آمد - در تبیین این مفهوم، به تفصیل گفته و معانی مستقل فراوانی برای آن بیان کرده‌اند. با وجود این، به نظر می‌رسد - دست‌کم در نگاه نخست - چنانکه ابن فارس یادآور شده است، می‌توان ماده «خلف» را دارای سه اصل دانست:

الف. آمدن چیزی به جای چیز دیگر: در این صورت، ماده «خلف» به صورت «خَلَفَ» خوانده می‌شود. به گزارش ابن فارس، عرب‌ها در استعمالات خود، این نکته را مدنظر قرار می‌دهند که اگر امر دوم، که پس از امر اول می‌آید، نامطلوب باشد، این واژه به صورت «خَلَفَ» و اگر امری مطلوب باشد به صورت «خَلَفَ» خوانده می‌شود؛ چنانکه در قرآن نیز به همین روش به کار رفته است: ﴿فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهْوَاتِ فَسُوفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾ (مریم: ۵۹)؛^(۱) اما پس از آنان، فرزندان ناشایستی روی کار آمدند که نماز را تباه کردند و از شهوات پیروی نمودند و به زودی (مجازات) گم‌راهی خود را خواهند دید.

همچنین «خلافت» را نیز خلافت گویند؛ چراکه صاحب مقام خلافت پس از شخص اول و به جای او می‌آید. از این رو، خلیفه کسی است که به جای کسی می‌آید تا کارهای او را انجام دهد. «خوالف»، که به زنان اطلاق می‌شود، نیز از همین باب است؛ چراکه آنها قائم مقام مردان در خانه هستند.

ب. نقیض جلو (پشت سر):^(۲) در این صورت، ماده «خلف» به صورت «خَلَفَ» خوانده می‌شود؛ چنانکه گفته می‌شود: «هذا خلفی». «خِلاف» نیز به همین معناست؛ چنانکه در قرآن آمده است: ﴿وَإِذَا لَأْ يَلْبُثُونَ خِلافَكَ إِلَّا قَلِيلًا﴾ (اسراء: ۷۶) همچنین «خِلفَة» نیز از همین باب

بی‌گمان، مقام خلافت و جانشینی انسان خاکی وزمینی از خداوند متعال، مهم‌ترین مقامی است که خداوند انسان را بدان مفتخر کرده. این مقام انسان را از ملائکه برتر ساخته، موجب سجده آنها برای انسان شده است. قرآن کریم، که کتاب هدایت عالمیان تا روز قیامت است، جانشینی انسان از خداوند متعال و داستان سجده ملائکه و اخراج ابلیس از بهشت را چندین بار یادآور شده که خود نشان‌دهنده اهمیت این موضوع است. آشنایی با ابعاد گوناگون این مسئله، از قبیل گستره خلافت انسان، شروط لازم برای تصدی مقام خلیفه الهی، رابطه میان خلافت قرآنی و امامت شیعی و مانند آن افزون بر معرفت‌زایی بیش از پیش انسان نسبت به توانمندی‌ها و قابلیت‌های خدادادی‌اش، تأثیر بسزایی در رفتار و سلوک انسان و رسیدن به جایگاهی دارد که خداوند برای او ترسیم کرده است.

دانشمندان اسلامی، به ویژه مفسران، هریک با رویکرد خاصی - اعم از کلامی، فلسفی و عرفانی - در این باره سخن گفته‌اند. با وجود آن، این مسئله تازگی خود را از دست نداده است. این در حالی است که برخی از ابعادی که در سطور پیشین از آنها یاد شد - مانند گستره خلافت انسان یا تبیین نوع رابطه میان خلافت قرآنی و امامت شیعی - چندان مورد توجه قرار نگرفته است. این نوشتار در پی تبیین چستی مقام خلافت انسان در قرآن کریم و روشن ساختن ابعاد یاد شده است.

توجه به این مسئله در آثار مفسران و عرفا و فیلسوفان به وفور یافت می‌شود، که در این میان سهم ملاحظه‌درا در تفسیر القرآن الکریم، ابن عربی در آثار مختلف خود، علامه طباطبائی در تفسیر المیزان و آلوسی در روح المعانی بیشتر است. با وجود این، نگاهی جامع و فراگیر به این مسئله به ویژه در ابعاد یادشده در آثار محققان کمتر به چشم می‌خورد.

بگیرد تا کارهایش را انجام دهد. اما روشن است آن‌گاه که امر خلافت درباره انسان نسبت به خداوند قدیم و سرمد به کار می‌رود، نباید این تعدد و تأخر زمانی میان خدا و خلیفه او تصور شود، بلکه چنان‌که برخی محققان گفته‌اند، آنچه در اینجا مورد تأکید است، تأخر کیفی است که مشتمل بر بالاترین مقامات ربّانی و روحانی بوده و مقامی بالاتر از آن قابل تصور نیست.^(۷)

نکته قابل توجه آن است که در منابع لغوی، دو جمع برای واژه «خلیفه» بیان شده که عبارت است از: «خلائف» و «خلفاء». برخی لغویان بر این نظرند که «خلائف» جمع «خلیفه» و «خلفاء» جمع «خلیف» بوده و «خلیفه» مؤنث واژه «خلیف» است.^(۸)

نیز در برخی منابع لغوی واژه «خلیفه» به «السلطان الاعظم» ترجمه شده^(۹) که ممکن است به کاربرد آن در عصر عباسی انصراف داشته باشد که از «خلیفه» به عنوان سلطان بزرگ یاد می‌کردند.^(۱۰)

با توجه به آنکه هدف اصلی این تحقیق بررسی خلافت انسان در قرآن کریم است، معنای «جانشینی» مورد نظر است و بر همین اساس، معنای خلافت انسان در قرآن کریم تبیین می‌شود.

«خلیفه» در قرآن کریم

الف. نگاهی به کاربرد واژه «خلیفه» و مشتقات آن

در قرآن کریم

در قرآن کریم، مکرّر از واژه «خلیفه» و مشتقات آن - که به نوعی در معنای جانشینی به کار رفته - سخن به میان آمده است که بررسی تمام این آیات پژوهشی مستقل می‌طلبد، اما آنچه در این مقام شایان توجه است تفکیک میان آیات وارد شده در این باره است که می‌توان آنها را در چهار محور و معنای کلی دسته‌بندی کرد:

است؛ چنان‌که در قرآن نیز آمده است: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خُلْفَةً﴾ (فرقان: ۶۲)

ج. تغییر:^(۳) ماده «خلف» در این صورت، «خَلَفَ» خوانده می‌شود. برای نمونه، هنگامی که گفته می‌شود: «خلف فوه» یعنی: بوی دهان او تغییر یافت. «خُلف وعده» نیز از همین باب به شمار می‌آید؛ چراکه به معنای تغییر یافتن وعده است.^(۴)

با نگاهی جامع‌تر به معانی سه‌گانه یادشده - آن‌گونه برخی محققان بر آنند - می‌توان این سه اصل را نیز به یک اصل برگرداند و آن همان پشت سر بودن، تعقب و بعدیت است که در زبان فارسی از آن به «جانشینی» تعبیر می‌شود؛ اما این مفهوم خود گاه به سبب زمان است و گاه به سبب مکان و گاه به سبب کیفیت.

اما «خلف» به سبب زمان همان معنای نخست و معنای دوم از معانی سه‌گانه یادشده را دربر می‌گیرد و مفهوم «خلیفه» نیز در همین قسم مندرج است. معنای سوم - یعنی تغییر - نیز در جهت کیفی مفهوم «خلف» وارد است.^(۵)

البته با نگاهی دقیق‌تر می‌توان گفت: در هر «خلف» کیفی به گونه‌ای «خلف» زمانی نیز اشراب شده است؛ بدین بیان که نمی‌توان «خلف» کیفی را در نظر گرفت که فارغ از زمان و تعدد زمانی واقع شده باشد. از این‌رو، نمی‌توان «خلف» به سبب کیفیت را در عرض و کنار «خلف» در زمان و مکان قرار داد.

درباره مفهوم «خلیفه» نیز می‌توان گفت: «خلیفه» کسی است که به جای کسی و پس از کسی می‌آید تا قائم مقام او بوده^(۶) و در نتیجه، متصدی کارهای او باشد. از این‌روست که مردم او را جانشین اولی می‌دانند. البته توجه به این نکته لازم است که امر خلافت آن‌گاه که میان مردم واقع شود ناگزیر همراه با تعدد زمان و بعدیت و تأخر زمانی است؛ یعنی کسی می‌آید تا جای دیگری را

۱. **جانشینی غیر انسان به جای غیر انسان:** واژه «خلیفه» و مشتقات آن گاه در خصوص جانشینی غیر انسان برای غیر انسان به کار رفته است: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۢ أَرَادَ أَنۢ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾ (فرقان: ۶۲)؛ و او همان کسی است که شب و روز را پس از یکدیگر قرار داد برای کسی که بخواهد متذکر شود یا شکرگزاری کند. بر اساس این آیه، شب و روز به اراده خداوند متعال به جای یکدیگر آمده، جانشین هم می شوند.

۲. **جانشینی انسان به جای انسان:** واژه «خلیفه» مکرر در قرآن کریم در مواردی به کار رفته که انسان‌ها به جای یکدیگر آمده‌اند. به آیات ذیل دقت کنید:

﴿فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنۢ مَّعَهُ فِي السَّمَاءِ وَجَعَلْنَا هُمۡ خَلَائِفَ وَأَعْرَفْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَكَذِّبِينَ﴾ (یونس: ۷۳)؛ پس آنها او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند، نجات دادیم و آنان را جانشین قرار دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند، غرق نمودیم. پس ببین عاقبت کار کسانی که انذار شدند (و به انذار الهی اهمیت ندادند) چگونه بود.

در این آیه، سخن از سرنوشت قوم حضرت نوح علیه السلام سخن به میان آمده است. بر اساس این آیه، نجات یافتگان از طوفان حضرت نوح علیه السلام «خلیفه» معرفی شده‌اند و به نظر می‌رسد به این اعتبار باشد که آنها بازمانده قوم نوح پس از غرق شدن تکذیب‌کنندگان آن پیامبر به وسیله طوفان بودند.

﴿وَإِذۡ كُرُوا۟ إِذۡ جَعَلَكُمۡ خُلَفَاءَ مِنۢ بَعْدِ قَوْمِ نُوۡحٍ وَرَادَكُمۡ فِي السَّمَاءِ بِسُحُوتٍ فَأذۡكُرُوا۟ آيَاتِ اللّٰهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ (اعراف: ۷۹)؛ و به یاد آورید هنگامی که شما را جانشینان قوم نوح قرار داد و شما را از نظر آفرینش (جسمانی) گسترش (و قدرت) داد. پس نعمت‌های خدا را به یاد آورید تا شاید رستگار شوید.

خداوند متعال در این آیه خطاب به عاد - قوم حضرت هود علیه السلام - از جانشینی آنها پس از قوم حضرت نوح علیه السلام سخن به میان آورده است و به نظر می‌رسد که مقصود از جانشینی و خلافت در این آیه «آمدن آن قوم پس از قوم حضرت نوح علیه السلام» است. (۱۱)

﴿وَإِذۡ كُرُوا۟ إِذۡ جَعَلَكُمۡ خُلَفَاءَ مِنۢ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأَكُمۡ فِي السَّمَاءِ فَتَخَذُوا۟ مِنۢ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنۡحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا﴾ (اعراف: ۷۴)؛ و به خاطر آورید که شما را جانشینان قوم عاد قرار داد و در زمین مستقر ساخت که در دشت‌هایش، قصرهایی برای خود بنا کنید و در کوه‌ها، برای خود خانه‌هایی بتراشید.

در این آیه نیز خداوند متعال خطاب به ثمود - قوم حضرت صالح علیه السلام - آنها را جانشین قوم عاد معرفی می‌کند و به نظر می‌رسد مقصود از جانشینی و خلافت در این آیه نیز آمدن افرادی پس از افراد دیگر است.

﴿فَخَلَفَ مِنۢ بَعْدِهِمۡ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ يَلۡقَوۡنَ عَذَابًا﴾ (مریم: ۵۹)؛ اما پس از آنان، فرزندان ناشایستی روی کار آمدند که نماز را تباه کردند و از شهوات پیروی نمودند و به زودی (مجازات) گم‌راهی خود را خواهند دید.

در آیه فوق، خداوند متعال پس از آنکه از پیامبران الهی و پیروان راستین آنها را در قوم بنی اسرائیل به نیکی یاد می‌کند، جانشینان ناشایست آنها را ذکر می‌کند که به پیروی از شهوات روی آوردند. به نظر می‌رسد در این آیه نیز واژه «خلف» در معنای لغوی خود، به معنای آمدن چیزی پس از چیز دیگر به کار رفته است.

﴿فَالۡيَوْمَ نُنۡجِيكَ مِنۡ بَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنۢ خَلَفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنِ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ﴾ (یونس: ۹۲)؛ ولی امروز بدنت را نجات می‌دهیم تا عبرتی برای آیندگان باشی؛ و بسیاری از مردم از آیات ما غافلند!

الف. برخی مقصود از خلافت در این آیه را خلافت و جانشینی از سوی ملائکه دانسته‌اند؛ زیرا آنها پیش‌تر ساکن زمین بودند. (۱۲)

ب. برخی مقصود از این آیه را خلافت و آمدن انسان پس از جنیان دانسته‌اند. (۱۳)

ج. برخی مقصود از خلیفه در این آیه را جانشینی انسان از انسان‌های نخستین دانسته‌اند. (۱۴)

د. گروهی بر جانشینی انسان از خداوند - البته در قلمروی خاص - تأکید کرده‌اند. (۱۵)

با وجود این، تفسیری که جانشینی انسان از خدا را مطرح می‌کند، حق است؛ (۱۶) چراکه اولاً، دلیلی برای دیگر احتمالات بیان نشده است. ثانیاً، با توجه به آیات پس از آن، می‌توان گفت: سیاق این آیه تناسبی با احتمالات یادشده ندارد؛ بدین بیان که خداوند متعال در پاسخ شگفتی ملائکه، اسماء را به آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ آموخت. این کار تناسبی با این تفسیر ندارد که گفته می‌شود: مقصود از خلافت انسان، خلافت از انسان‌های پیشین است؛ (۱۷) چراکه برای جانشینی از انسان، توانایی دریافت اسمای الهی ضرورت ندارد، بلکه این آموزش ناظر به ابراز توانایی و استعداد انسان برای خلافت از جانب خداوند است؛ چیزی که ملائکه تکویناً از آن محروم بودند. (۱۸)

آیه دیگری هم که به بحث جعل خلیفه مربوط می‌شود، آیه خلافت حضرت داود عَلَيْهِ السَّلَامُ است: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ» (ص: ۲۶)؛ ای داود، ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم. پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن که تو را از راه خدا دور می‌سازد.

درباره این آیه، برخی اعتقاد دارند مقصود از خلافت حضرت داود عَلَيْهِ السَّلَامُ، جانشینی ایشان از پیامبران پیشین

در این آیه، از سرنوشت شوم فرعون سخن به میان آمده است. بر اساس ظاهر این آیه، بدن او نجات داده می‌شود تا عبرتی برای آیندگان - که پس از او می‌آیند - باشد. ۳. جانشینی ملائکه به جای انسان: در یک آیه از قرآن کریم، جانشینی ملائکه به جای انسان نیز مطرح شده است: «وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ» (زخرف: ۶۰)؛ و هر گاه بخواهیم به جای شما در زمین فرشتگانی قرار می‌دهیم که جانشین گردند.

۴. جانشینی و خلافت انسان از خدا: در آیات معدودی از آیات قرآن کریم، مسئله جانشینی و خلافت انسان از خداوند مطرح شده است. این آیات سیاقی متفاوت دارند؛ در برخی از آنها، این واژه مفرد به کار رفته و اصل بحث جعل خلیفه - فارغ از آنکه تمام انسان‌ها خلیفه هستند یا برخی از آنها - تأکید شده است. مهم‌ترین این آیات آیه سی‌ام سوره بقره است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ و (به یاد آر) هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشینی قرار خواهم داد (نماینده خدا در آنجا یا جانشین ساکنان پیشین منقرض شده آنجا). گفتند: آیا در آن کسی را (جانشین) قرار می‌دهی که فساد می‌انگیزد و خون می‌ریزد، در حالی که ما تو را با توصیف به کمالات تسبیح می‌گوییم و (از هر عیب و نقصی) تقدیس می‌کنیم؟! خداوند فرمود: بی‌تردید، من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

در این آیه، خداوند متعال از تصمیم خود مبنی بر قرار دادن «خلیفه» روی زمین خبر داده است. درباره اینکه خلافت انسان از چه کسی است، دیدگاه‌های متفاوتی در منابع تفسیری به چشم می‌خورد:

است.^(۱۹) برخی دیگر معنای خلافت داود عليه السلام را جانشینی وی از خداوند متعال^(۲۰) در تدبیر امر بندگان دانسته‌اند.^(۲۱)

به نظر می‌رسد فارغ از محدوده خلافت حضرت داود عليه السلام، روشن‌ترین معنا از خلافت آن حضرت، که در این آیه مورد تأکید قرار گرفته، همان معنای خلافت و جانشینی از خداوند روی زمین است. این مدعا با توجه به آنکه مقیدی در بین نیست، مستحکم‌تر می‌شود، ضمن آنکه تعبیری همچون «أنا» و «جعلناک» روشن می‌سازد که خداوند در پی دادن شأن و مقامی ویژه به حضرت داود عليه السلام است که همان خلافت است. خداوند در این آیه پس از تأکید بر خلیفه بودن حضرت داود عليه السلام، به او فرمان می‌دهد تا میان مردم حکم کند، در حالی که در منظومه بینش اسلامی، حکم کردن تنها حق خداوند است: ﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ﴾ (انعام: ۵۷) بنابراین، تأکید بر داشتن شأن حکم کردن برای آن حضرت، که متفرع بر خلافت او شده است، روشن می‌سازد که جانشینی حضرت داود عليه السلام جانشینی از جانب خداوند - و نه برای پیشینیان - است.^(۲۲)

در برخی دیگر از آیات قرآن کریم، خلافت و جانشینی از خداوند به تمام انسان‌ها نسبت داده شده است: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلِغَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (انعام: ۱۶۵)؛ و اوست که شما را جانشینان خود یا جانشینان گذشتگان، در روی زمین قرار داد و برخی از شما را بر برخی دیگر (از جنبه مادی و معنوی) به درجاتی بالا برد تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید، حقا که پروردگارت زودکیفر است و هم او بی‌تردید، بسیار آمرزنده و مهربان است.

برخی از مفسران درباره این آیه بر این باور شده‌اند که مقصود از خلافت در آن، همان جانشینی از اقوام پیشین

است.^(۲۳) برخی دیگر نیز از جانشینی انسان‌ها به جای جنان سخن به میان آورده‌اند.^(۲۴)

با وجود این، با نگاهی گذرا به آیاتی که در مقام جانشینی قومی به جای قوم دیگر است، می‌توان به این نتیجه رسید که خداوند متعال در تمام مواردی که سخن از جانشینی قومی برای قوم دیگر سخن به میان آورده، مقصود خود را به صراحت با واژگانی همچون «بعد» یا «بعدهم» و مانند آن روشن ساخته است. از این رو، در مواردی که چنین نیامده است، باید دنبال قرینه‌ای بود تا مقصود و مراد روشن شود. از سوی دیگر، جانشینی و خلافت انسان‌ها تنها به دو صورت قابل تصویر است: یکی جانشینی انسان‌ها به جای یکدیگر و دیگری جانشینی انسان از خداوند و هنگامی که خداوند متعال به طور مطلق و بدون قید از جعل خلیفه سخن می‌گوید، در خلافت از جانب خود خداوند متعال ظهور دارد.

در اینجا نیز به نظر می‌رسد با توجه به آنکه سیاق خود این آیه و نیز آیات قبل و بعد از آن دلالتی بر جانشینی از اقوام پیشین ندارد، این نظریه تقویت می‌شود که ظاهر این آیه از جانشینی و خلافت انسان‌ها برای خداوند حکایت دارد^(۲۵) و قرینه‌ای برای دست برداشتن از این ظهور در کار نیست. به بیان دیگر، این ظهور، ظهوری مستقر است. با این حال - چنان‌که در این آیه آمده - میان این جانشینان تساوی برقرار نیست، بلکه برخی از آنها بر برخی دیگر برتری و فضیلت دارند.

نکته دیگری که توجه به آن می‌تواند ما را در تشخیص معنای آیه یاری کند، آمدن ترکیب «خلائف الارض»، «خلفاء الارض» و مانند آن در خطابات قرآنی است. چنین ترکیب‌هایی نیز در نگاه نخست، همانند تعبیر «خليفة فی الارض»، که درباره خلافت حضرت آدم عليه السلام از خداوند وجود داشت، در خلافت از جانب خداوند بر عالم هستی

۱. راز برگزیده شدن انسان به عنوان خلیفه خدا: تأمل در آیه سی‌ام سوره بقره و آیات پس از آن گویای این حقیقت است که وجه برتری انسان بر ملائکه یا همان ملاک خلافت انسان، علم او به اسماء بوده؛ چیزی که ملائکه شایستگی، شأنیت و استعداد پذیرش آن را نداشتند. به دیگر سخن، اگرچه پس از آنکه خداوند اسماء را بر ملائکه عرضه کرد، آنها نیز از آن اسماء خبردار شدند، با وجود این، آنچه موجب برتری انسان بر ملائکه شد، توانایی پذیرش این اسماء به گونه‌ی حضوری و تکوینی بود، در حالی که ملائکه تکویناً قابلیت پذیرش این اسماء را بدین‌گونه نداشتند. (۲۸)

اگرچه تبیین حقیقت اسماء از مسائل بسیار پر دامنه و اختلاف‌انگیز میان مفسران شیعه و سنی بوده است، (۲۹) اما نمی‌توان تردید کرد که ملاک انتخاب انسان به عنوان خلیفه، همان علم وی به اسماء بوده است؛ (۳۰) چرا که خداوند متعال در پاسخ سخن ملائکه، که از انتخاب انسان به عنوان خلیفه خدا شگفت‌زده شدند، فرمود: «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.» (۳۱) آن‌گاه «اسماء» را به حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام تعلیم داد و پس از آنکه ملائکه نتوانستند از آن اسماء خبر دهند، حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام به دستور خداوند از آن اسماء به ملائکه خبر داد. آن‌گاه خداوند فرمود: «أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (بقره: ۳۳)؛ آیا به شما نگفتم که من نهان آسمان‌ها و زمین را می‌دانم؟! و نیز می‌دانم آنچه را شما آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان می‌داشتید؟

با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که علم حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام به اسماء یا استعداد پذیرش آن اسماء به گونه‌ی حضوری، همان چیزی بود که خداوند از آن خبر داشت، اما ملائکه از این حقیقت خبر نداشتند. به دیگر بیان، ملائکه از دلیل و ملاک انتخاب انسان به عنوان خلیفه

ظهور دارد، در حالی که در تمام آیاتی که بر مسئله‌ی جانشینی قومی به جای قوم دیگر تأکید کرده، صرفاً مسئله‌ی پشت سر هم آمدن آنها مطرح شده و مقید به جانشینی روی زمین نیست.

آیه‌ی دیگری که از جانشینی انسان‌ها از خداوند سخن به میان آورده، آیه‌ی شصت و دوم سوره نمل است: «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَلَلَّهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَدَّكَّرُونَ» (نمل: ۶۲)؛ یا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد و شما را خلفای زمین قرار می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟! کمتر متذکر می‌شوید!

درباره‌ی این آیه، برخی مفسران بر این نظرند که مقصود از خلافت، جانشینی هر قومی از قوم دیگر است. (۲۶) با توجه به آنچه در توضیح آیه‌ی پیشین ارائه شد، می‌توان گفت: در این آیه نیز تمام انسان‌ها به عنوان خلیفه‌ی روی زمین معرفی شده‌اند و قرینه‌ای بر معنای جانشینی از اقوام دیگر وجود ندارد. (۲۷)

ب. تبیین مقام خلیفه‌اللهی انسان در قرآن کریم

از موارد کاربرد واژه «خلیفه» در قرآن کریم، چنین به دست آمد که خداوند متعال انسان را به عنوان خلیفه و جانشین خود روی زمین قرار داده است. این گزاره بی‌گمان روشن‌ترین و محکم‌ترین آموزه‌ای است که درباره‌ی آیات یادشده می‌توان ابراز کرد. اما - چنان‌که در مقدمه نیز گذشت - تبیین مقام خلیفه‌اللهی انسان مستلزم پرداختن به ابعاد گوناگون این مسئله و پاسخ‌گویی به چند سؤال است. پیش‌تر به چند نمونه از ابعاد مورد نظر اشاره شد. به طور کلی، پرسش‌ها و مسائلی که برای رسیدن به چستی مقام خلیفه‌اللهی باید بدان‌ها پرداخت، عبارت است از:

بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴿۴۴﴾ (فرقان: ۴۴)؛ آیا گمان می‌بری بیشتر آنان می‌شنوند یا می‌فهمند؟! آنان فقط همچون چهارپایانند، بلکه گم‌راه‌ترند.

اینک آیا می‌توان تصور کرد که خداوند علم به اسماء را به چنین کسانی نیز عطا کرده باشد؟ آیا میان اسمائی که ملائکه شایستگی دریافت آن را نداشتند و چنین انسان‌هایی، سنخیتی قابل تصور است تا بتوان احتمال داد که آنها نیز چنین علمی را دارا هستند؟

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان به این نتیجه رسید که اولاً، تنها تعداد محدودی هستند که در عمل، مقام دریافت علم به اسماء را دارا بوده و در نتیجه خلیفه خدا هستند، ثانیاً، مقصود از آیاتی که به طور عام انسان‌ها را خلیفه خدا روی زمین معرفی می‌کند، می‌تواند این باشد که نوع انسانی به طور بالقوه می‌تواند به جایی برسد که شایستگی دریافت علم به اسماء را داشته باشد.

حال باید دید چه کسانی شایستگی دریافت علم به اسماء و در نتیجه، مقام خلیفه‌اللهی را دارند؟ برای یافتن پاسخ این سؤال، می‌توان به آیاتی مراجعه کرد که متضمن فلسفه و حکمت آفرینش جهان و انسان است. خداوند متعال در آیات متعددی با یادآور شدن نعمت‌هایی که به انسان داده، در مقام بیان این امر است که تمام جهان و موجودات آن برای انسان آفریده شده تا در خدمت او باشند. برای نمونه، آفرینش حیوانات برای استفاده سواری انسان از آنها و استفاده از گوشت آنهاست؛^(۳۳) باران و میوه‌های روی درختان برای استفاده انسان است؛^(۳۴) ستارگان درخشان برای راهنمایی انسان‌ها در تاریکی شب آفریده شده‌اند،^(۳۵) و ...

خداوند متعال سرانجام در آیه‌ای به طور کلی، تصریح می‌کند که تمام موجودات برای انسان آفریده شده‌اند: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَىٰ

خداوند آگاه نبودند و به همین دلیل، از انتخاب آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ به عنوان خلیفه خدا اظهار شگفتی کردند، اما پس از آگاهی از این حقیقت، همگی سر تعظیم فرود آوردند: ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ﴾ (ص: ۷۳) (۳۲)

۲. خلافت تمام انسان‌ها یا برخی از آنها: پس از آنکه روشن شد راز خلافت انسان از خدا توانایی او برای دریافت علم به اسماء بوده، حال این سؤال مطرح است که آیا خداوند چنین علمی را به همگان می‌دهد؟ به دیگر بیان، آیا تمام انسان‌ها قابلیت و استعداد دریافت این علم را دارند؟ اگر پاسخ منفی است، باید دانست که خداوند این علم را چرا و به چه کسانی ارزانی می‌دارد؟

بر اساس ظاهر برخی از آیات - که از خلافت انسان به جای خدا سخن می‌گفت - این مقام اختصاص به گروه خاصی از انسان‌ها ندارد و تمام انسان‌ها از این منصب الهی بهره‌مندند.

حال سؤال این است که آیا می‌توان به این ظاهر ملتزم شد و پیامبران و تکذیب‌کنندگان آنها و سایر جنایت‌کاران را خلیفه خدا به شمار آورد؟

هنگامی که به سایر آیات قرآن کریم مراجعه می‌کنیم، روشن می‌شود که در مقام تحقق و وقوع و فعلیت، تمام انسان‌ها نزد خداوند یکسان نیستند، تا آنجا که خداوند نسبت به کسانی که پیامبران را تکذیب می‌کنند، در نهایت انزجار، می‌فرماید: ﴿قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ﴾ (فرقان: ۷۷)؛ بگو: پروردگارم برای شما ارجی قابل نیست، اگر نه این‌بود که می‌خواهد شمارا (به توحید و ایمان) دعوت کند. شما (آیات خدا و پیامبران را) تکذیب کردید.

بی‌اعتنایی انسان به دعوت پیامبران چنان او را از خداوند دور می‌کند که از مرتبه انسانیت تنزل کرده و حتی جایگاهی در میان چهارپایان نیز نخواهد داشت: ﴿أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ

برخی مفسران با نگاهی کلان تر و دقیق تر به آیات قرآن کریم، بر این نظر شده‌اند که حتی عبادت کردن انسان نیز مقدمه و به بیان دیگر، هدف متوسط از آفرینش اوست و هدف نهایی همان لقای خداوند است؛ چنان‌که آیه ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ﴾ (نجم: ۴۲) بر این معنا دلالت دارد. (۴۰)

با توجه به آنچه گذشت، روشن می‌شود که هدف از آفرینش انسان، رساندن او به تکامل حقیقی است که مساوق با قرب الهی و لقای حضرت دوست است. حال می‌توان گفت: آفرینش انسان (حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام) مقارن با جعل خلیفه روی زمین بوده است. پس مقام خلافت الهی نمی‌تواند بی‌ارتباط با هدف از آفرینش او باشد. به دیگر سخن، انسان آفریده شده است تا به هدفی دست یابد و در سایه رسیدن به آن هدف، مقام خلیفه‌اللهی را کسب کند. بنابراین، می‌توان گفت: کسانی به مقام خلیفه‌اللهی دست می‌یابند که بیشترین تناسب را با هدف از آفرینش داشته باشند. از این رو، می‌توان تصور کرد که میان خود خلفای الهی نیز تفضیل و برتری وجود داشته باشد و برترین خلیفه کسی است که به طور کامل، به هدف از آفرینش دست یافته باشد. (۴۱)

به دیگر بیان - چنان‌که برخی محققان گفته‌اند - خلیفه خدا کسی است که بیشترین مناسبت و سنخیت را با خداوند داشته باشد. (۴۲)

۳. استمرار یا انقطاع جانشینی انسان برای خدا: اکنون

نوبت به بررسی این سؤال می‌رسد که آیا قرار دادن خلیفه بر روی زمین، قانونی مستمر و پایدار است یا آنکه محدود به عصر و دورانی ویژه است؟ و آیا خداوند در هر دوره تنها یک خلیفه دارد یا می‌تواند خلفای متعددی هم داشته باشد؟

مروری دگربار بر آیه سی‌ام سوره بقره خالی از لطف نیست: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ

السَّمَاءِ فَمَنْ سَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۹)؛ او خدایی است که همه آنچه را در زمین وجود دارد، برای شما آفرید، سپس به آسمان پرداخت و آنها را به صورت هفت آسمان مرتب نمود و اوبه هرچیزی آگاه است. تأمل در این آیات از یک سو، ما را به مقام والای انسان آگاه می‌سازد و از سوی دیگر، اهمیت مأموریت و بزرگی مسئولیت او در این جهان را یادآور می‌شود. از این روست که بر تمام انسان‌ها لازم است با تحقیق در متون دینی از جمله قرآن کریم، به رسالت خود در این دنیا آگاه شوند. خداوند متعال درباره هدف خود از آفرینش انسان، می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات: ۵۶)؛ جن و انس را نیافریدم، جز برای اینکه عبادتم کنند.

بنابر این آیه، هدف از آفرینش انسان، عبادت است. البته روشن است که عبادت کردن هدف جن و انس است، نه اینکه معبود شدن هدف خداوند باشد (۳۶) تا گفته شود: خداوند به دنبال رفع نقص خود بوده است. عبودیت اظهار آخرین درجه خضوع در برابر معبود است. البته عبودیت مراتبی دارد و عبودیت کامل آن است که انسان جز به معبود واقعی یعنی کمال مطلق نیندیشد و بدین سان، به تکامل انسانی برسد. (۳۷) از همین روست که برخی مراد از «یعبدون» را «یعرفون» و هدف نهایی آفرینش را همان شناخت خداوند دانسته‌اند. (۳۸)

همچنین بر اساس این آیه، هر کاری که بشر انجام می‌دهد و آن کار متن عبادت خداوند یا مقدمه عبادت او نباشد، زاید و باطل و بیرون از حوزه هدف آفرینش است. پس هدف مخلوق باید آن باشد که تمام شئون عملی و علمی خود را بر اساس عبادت خداوند قرار دهد تا آنچه در آیه مبارکه ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (انعام: ۱۶۲) بیان شده است، محقق شود. (۳۹)

هم‌زمان علم به اسماء داشته باشند، منتفی نیست^(۴۹) و این مدعا با واقعیت خارجی نیز منطبق است؛ چنان‌که حضرت ابراهیم علیه السلام با حضرت لوط علیه السلام هم‌زمان بود و حضرت یحیی علیه السلام نیز با حضرت عیسی علیه السلام در یک دوره زمانی حکم نبوت داشتند.

۴. قلمرو خلافت خلیفه خدا: سؤال مهم دیگری که در این عرصه وجود دارد و در تعیین شئون و وظایف خلیفه الله بسیار حایز اهمیت است، سؤال از محدوده خلافت خلیفه از جانب خداوند است. آیا خلیفه الله در همه امور - حتی روزی دادن به کائنات و دادن حیات به آنها - خلیفه خداوند است؟ آیا انسان خلیفه خداوند بر جمادات، نباتات و حیوانات نیز به شمار می‌آید؟

پاسخ به این سؤالات می‌تواند نقش مؤثری در شناخت مقام خلیفه داشته باشد. از این‌رو، لازم است با دقت بیشتری این موضوع بررسی شود.

مفسران شیعه و سنی در این باره نظریاتی متفاوت ارائه کرده‌اند. برخی حیطة خلافت را همان تصرف در هستی، تدبیر شئون هستی و برپایی عدل در آن دانسته‌اند.^(۵۰) برخی دیگر بر جاری ساختن احکام خداوند و هدایت بندگان (حوزه خلافت خلیفه الله) تأکید کرده‌اند.^(۵۱) برخی دیگر نیز آباد ساختن زمین، حکومت میان مردم، به کمال رساندن آنها و پیاده کردن احکام خداوند را از شئون خلیفه دانسته‌اند.^(۵۲)

به نظر می‌رسد برای رسیدن به پاسخ سؤالات یادشده باید دلیل و حکمت جعل خلیفه از جانب خداوند را دانست. به راستی، چرا خداوند دست به انتخاب خلیفه برای خود در روی زمین می‌زند؟ هنگامی که به عرف و عقلا مراجعه کنیم، متوجه می‌شویم که آنها هنگامی اقدام به انتخاب جانشین و خلیفه برای خود می‌کنند که به هر دلیلی خود نمی‌خواهند یا نمی‌توانند کاری انجام دهند.

خلیفه چنان‌که برخی مفسران شیعه و اهل سنت تصریح کرده‌اند، سنت جعل خلیفه بر روی زمین سنتی همیشگی و مداوم است و نمی‌توان عصری را تصور کرد که خالی از خلیفه باشد.^(۴۳) برخی دیگر از مفسران اگرچه به این امر تصریح نکرده‌اند، اما تحلیل آنها از دلیل جعل خلیفه به گونه‌ای است که ناگزیر باید قول به وجود خلیفه در تمام عصور را بپذیرند؛ چراکه آنها در تحلیل خود، بر نقص عالم از دریافت مستقیم فیض خداوند و نیاز به واسطه فیض - که امری دایمی است - تأکید کرده‌اند.^(۴۴) افزون بر آن، می‌توان گفت: مفهوم «جعل» به صورت اسم فاعل بیان شده که مقتضی استمرار است.^(۴۵)

البته اینکه لازم باشد در هر دوره زمانی تنها یک خلیفه بر روی زمین باشد، از این آیه نمی‌توان به چنین نظری دست یافت.^(۴۶) اما روشن است که در هر دوره دست‌کم یک نفر باید به عنوان خلیفه خدا بر روی زمین وجود داشته باشد. اکنون باید دانست که چه ارتباطی میان مقام خلافت و مقام نبوت و امامت وجود دارد.

در پاسخ می‌توان گفت: اگر بناست خداوند در هر دوره - دست‌کم - یک خلیفه داشته باشد، لازم است که او بیشترین نزدیکی به هدف آفرینش را داشته و در نتیجه، برترین انسان‌ها باشد تا قبح تقدیم مفضول بر فاضل لازم نیاید. پس خلیفه خدا و کسی که علم به اسماء دارد باید بافضلیت‌ترین انسان‌ها نیز باشد.

در فرهنگ دینی مسلمانان، پیامبران نه تنها برترین انسان‌ها به شمار می‌آیند، بلکه بر اساس دیدگاه بیشتر مکاتب و مذاهب فکری، مقام آنها از ملائکه نیز برتر است.^(۴۷) از این‌رو - چنان‌که مفسران اهل سنت نیز اذعان کرده‌اند -^(۴۸) می‌توان مدعی شد که تمام پیامبران خلفای خداوند روی زمین هستند. البته - چنان‌که گذشت - بر اساس ظاهر آیات نورانی قرآن کریم، وجود دو نفر، که

هدایت انسان‌ها از جانب خداوند حکم و اذن خلافت دارد. به دیگر سخن، این تحلیل - دست‌کم - یکی از حوزه‌های خلافت خلیفه‌الله را تبیین می‌کند، اما اینکه خلیفه خدا در موارد دیگری غیر از راهنمایی انسان نیز شأن و اذن خلافت داشته باشد، امری عجیب و ناسازگار با روح آیات قرآن کریم نیست.

به نظر می‌رسد توجه به قواعد ادبی و عرفی محاوره نیز می‌تواند ما را به پاسخ این سؤال نزدیک کند. اصول محاوره و گفت‌وگو میان عقلای عالم به ما می‌گوید که وقتی کسی دیگری را به عنوان جانشین خود منصوب می‌کند و این جانشینی را با قراین حالی و مقالیه به امر خاصی مقید نمی‌کند، دلیلی بر تقیید کلام او وجود ندارد. در قرآن کریم - به ویژه آیه سی‌ام سوره بقره - خداوند به طور مطلق، انسان را به عنوان جانشین خود منصوب کرده است و تا زمانی که مقیّدی ارائه نشود، نمی‌توان از این اطلاق دست برداشت، از این‌رو، می‌توان «خلیفه» را جانشین خداوند در تمام کارهای او و به اذن او دانست؛ چنان‌که حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام با گِل کبوتر ساخت و با دمیدن در آن به اذن خداوند، موجب حیات او شد، بیماران را شفا می‌داد و حتی مرده را به اذن خداوند زنده می‌کرد. (۵۶)

حضرت داود و سلیمان عَلَيْهِمَا السَّلَام کلام پرنندگان را می‌دانستند. (۵۷) حضرت سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام با هدهد سخن می‌گفت، (۵۸) کلام مور را می‌دانست (۵۹) و باد به فرمان او حرکت می‌کرد. (۶۰) و...

ج. ویژگی‌های خلیفه‌الله

از آنچه تاکنون بیان شد، می‌توان نتیجه ارزشمندی به دست آورد و آن اینکه خلیفه خداوند کسی است که نمایانگر تمام صفات وجودی و آثار و احکام و تدابیر خداوند بوده و خلافت و جانشینی‌اش در تمام شئون

آن‌گاه کسی را جانشین خود قرار می‌دهند تا به آن کار رسیدگی کند.

چنین تصویری از جعل خلیفه، شایسته ذات ربوبی خداوند نیست. از این‌رو، باید اذعان کرد که ممکن است ما نتوانیم به حکمت اصلی این کار پی ببریم؛ چنان‌که ملاًصدر، فیلسوف بزرگ جهان اسلام، راز خلافت انسان از جانب خداوند را از امور پیچیده‌ای می‌داند که انسان‌ها به آن دست نمی‌یابند، مگر آنکه خداوند خود آن را بازگو کند. (۵۳) برخی از مفسران هم حقیقت خلافت را در حق خداوند متعال ممتنع دانسته‌اند. (۵۴)

برخی دیگر از مفسران نیز بر این باورند که خداوند متعال به دلیل قصور عالم هستی از قبول فیض، جانشین و خلیفه‌ای روی زمین قرار داد تا واسطه فیض باشد. (۵۵) اگرچه اذعان به چنین حقیقتی ما را به ارزش والای خلیفه آشناتر می‌سازد، اما می‌توان در تبیین بهتر حکمت جعل خلیفه گفت: بی‌گمان، خداوند متعال و حکیم برنامه‌ای روی زمین داشته است که با توجه به عدم سنخیت میان او و دنیای مادی، ذات ربوبی او برای پیاده کردن آن برنامه‌ها لازم بود جانشینی برای خود انتخاب کند. همچنین می‌توان حدس زد که آن برنامه همان تکامل انسان بوده است. روشن است که برای رسیدن به این هدف، نیاز به راهنمایی هست که خود هدایت‌شده بوده و زمینه هدایت دیگران را نیز فراهم آورند. بنابراین، هدف خداوند یا یکی از اهداف خداوند از جعل خلیفه در روی زمین همان هدایت انسان‌هاست. افزون بر آن، باید این نکته را نیز افزود که یکی از وظایف خلیفه‌الله به کمال رساندن بندگان خداست. با چنین تحلیلی می‌توان مدعی شد که جعل خلیفه از سوی خداوند نه تنها امری جایز و واقع شده است، بلکه امری ضروری به شمار می‌رود. البته این سخن بدان معنا نیست که خلیفه خدا تنها در امر

هستی بر همه موجودات، حتی جمادات، نباتات و حیوانات حاکم است.

خلیفه و جانشین خدا بر اساس آنچه گفته شد، دارای مؤلفه‌های معنایی ویژه‌ای است که عبارت است از:

۱. **رهبری اجتماعی:** خلیفه‌الله کسی است که اگر خدا بخواهد رهبری اجتماعی امت را که اولاً و بالذات از آن خودش است، به او می‌دهد و او را جانشین خود می‌گرداند. از این روست که پیامبرانی همچون حضرت داود و سلیمان علیهم‌السلام این منصب را از خداوند دریافت داشتند. قرآن کریم از قول حضرت سلیمان علیه‌السلام نقل می‌کند که فرمود: ﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَّا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنِّي بَعْدِي إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ رُحَاءً حَيْثُ أَصَابَ﴾ (ص: ۳۵-۳۶)؛ گفت: پروردگارا، مرا بخش و حکومتی به من عطا کن که پس از من سزاوار هیچ‌کس نباشد، که تو بسیار بخشنده‌ای. پس ما باد را مسخر او ساختیم تا به فرمانش به نرمی حرکت کند و به هر جا او می‌خواهد، برود.

۲. **مرجعیت دینی:** خلیفه‌الله شأن مرجعیت دینی میان بندگان را نیز داراست. اوست که باید بندگان را هدایت کرده، به کمال برساند. از این روست که تمام پیامبران به عنوان هادیان بشریت معرفی شده‌اند و خداوند متعال برای هر قومی هدایتگری تعیین کرده است؛ چنان‌که در هر عصری نیز باید خلیفه‌ای وجود داشته باشد: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ (رعد: ۷)؛ و برای هر گروهی هدایت‌کننده‌ای است.

۳. **مرجعیت اخلاقی و تربیتی:** چنان‌که گذشت، هدف از آفرینش انسان رساندن او به کمالات است و خلیفه‌الله و جانشین خدا روی زمین در این‌باره مرجعیت اخلاقی، تربیتی و علمی بندگان را داراست؛ چراکه جانشین خدا نمایانگر صفات وجودی خداوند است. از این رو، پیامبران الگوی اخلاقی انسان‌ها نیز به شمار می‌آیند.

درباره پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ﴾ (احزاب: ۲۱)؛ مسلماً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بوده است، برای آنکه به رحمت خدا و روز رستاخیز امید دارد.

۴. **ولایت تکوینی:** ولایت تکوینی یکی دیگر از مؤلفه‌های معنایی برای خلیفه‌الله است؛ یعنی اگر خلیفه‌الله جانشین و نماینده خدا در عالم هستی است، همچون خود خداوند باید توانایی تصرف در عالم هستی را داشته باشد. به دیگر سخن، انجام کارهای خدایی نیازمند تصرف در عالم هستی است. بدین روی - چنان‌که گذشت - حضرت عیسی علیه‌السلام به اذن خداوند حتی مردگان را نیز زنده می‌کرد. ۵. **علم ویژه:** خلیفه‌الله کسی است که علم به اسماء را به گونه حضور از خداوند دریافت می‌کند: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا﴾ (بقره: ۳۱)

۶. **نصب الهی:** خلیفه‌الله باید منصوب از طرف خداوند باشد؛ چراکه تنها خداوند می‌داند چه کسی شأنیت دریافت علم به اسماء و تصدی منصب خلافت را دارد: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰)

۷. **افضلیت:** خلیفه‌الله برترین انسان‌ها در دوران خود به شمار می‌آید. چنان‌که گذشت، این آموزه‌ای عقلی است که قرآن کریم نیز بر آن تأکید کرده است: ﴿أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لَّا يَهْدِي إِلَّا أَن يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ (یونس: ۳۵)؛ آیا کسی که به سوی حق هدایت می‌کند برای پیروی شایسته‌تر است، یا آنکه خود هدایت نمی‌شود مگر هدایتش کنند؟

بر اساس این آیه، کسی که هدایت‌شده است و به سوی حق هدایت می‌کند، برتر از کسی است که خود به هدایت نیاز دارد. از این رو، او برای پیروی کردن، شایسته‌تر است.

الهی پیامبران است. از این رو، چنان‌که پیامبران الهی خلیفه خدا روی زمین هستند، ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز این شأن و منصب را دارا هستند.

در این باره امام رضا علیه‌السلام نیز به صراحت فرمودند: «ائمه جانشینان خداوند - عزوجل - بر روی زمین هستند.» (۶۴)

نتیجه‌گیری

۱. «خلافت» به معنای جانشینی در قرآن کریم به صورت‌های گوناگونی مطرح شده است.
۲. جانشینی و خلافت انسان از سوی خداوند، از آموزه‌های قطعی در این باره است.
۳. راز برگزیده شدن انسان به عنوان خلیفه خداوند، توانایی درک حضوری علم‌الاسماء بوده است.
۴. اگرچه تمام انسان‌ها به طور بالقوه قابلیت رسیدن به مقام خلافت الهی را دارند، در مقام عمل، تعداد اندکی به این مقام منیع می‌رسند.
۵. خلافت انسان از سوی خداوند مقید و مخصوص به حوزه‌ای خاص نیست، بلکه انسان به اذن خداوند رهبری اجتماعی، مرجعیت دینی و اخلاقی و ولایت تکوینی خواهد داشت.
۶. خلیفه‌الله دارای علم حضوری، منصوب از جانب خداوند و برترین انسان‌هاست.
۷. بر اساس ظواهر آیات قرآن کریم، جعل خلیفه از سوی خداوند، سنتی دائمی است. در روایات فراوانی که در متون شیعی وجود دارد، ائمه اطهار علیهم‌السلام به عنوان جانشینان خداوند روی زمین به شمار می‌آیند.

با توجه به آنچه گذشت، می‌توان به رابطه میان خلافت قرآنی و امامت شیعی نیز دست یافت. سنت جعل خلیفه بر روی زمین سنتی همیشگی و پایدار است، بنابراین، نمی‌توان پس از وفات آخرین پیامبر، زمین را خالی از خلیفه دانست.

سؤال این است که اولاً، خلیفه‌الله پس از ختم سلسله نبوت چه کسی است؟ ثانیاً، چه رابطه‌ای میان خلافت قرآنی و امامت شیعی وجود دارد؟

برای پاسخ به این سؤال می‌توان از دو طریق وارد شد: الف. گذشت که خلیفه باید برترین انسان‌ها باشد. عنوان «برترین انسان» همان چیزی است که شیعه از آن به عنوان «امام» یاد کرده (۶۱) و برخی مفسران اهل سنت نیز از آن با عنوان «انسان کامل» یاد کرده و وجود آن را در هر عصری لازم دانسته‌اند. (۶۲) اکنون روشن می‌شود که ارتباط وثیقی میان مقام خلیفه‌اللهی و مقام امامت وجود دارد و متصدی منصب امامت مقام خلیفه‌اللهی را نیز داراست. البته روشن است که نمی‌توان گفت هر کسی خلیفه خداوند است، لزوماً امام نیز هست.

ب. روایات متعددی وجود دارد که در آن، امامان شیعی خود را خلیفه‌الله خوانده‌اند. برای نمونه، محمدبن اسحاق بن عمار نقل می‌کند که به امام کاظم علیه‌السلام گفتیم: آیا مرا به کسی که دینم را از او فراگیرم، راهنمایی نمی‌کنید؟ فرمود: پسر من علی. [ایشان ادامه دادند:] پدرم - امام صادق علیه‌السلام - دستم را گرفت و مرا کنار قبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بردند و فرمودند: فرزندم، خداوند فرموده است: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ و خداوند هنگامی که سخنی می‌گوید به آن وفای کند. (۶۳)

از سؤال محمدبن اسحاق و استشهاد امام کاظم علیه‌السلام به سخن پدر بزرگوارش برمی‌آید که ایشان درصدد بیان این مطلب است که امامت امامان شیعی علیهم‌السلام ادامه خلافت

پی نوشتها

- ۱- همچنین، ر.ک: اعراف: ۱۶۹.
- ۲- بسیاری از لغت‌شناسان این معنا را برای «خلف» بیان کرده‌اند. ر.ک: خلیل‌بن احمد فراهیدی، *العین*، ج ۴، ص ۲۶۶؛ اسماعیل‌بن حماد جوهری، *الصحاح*، ج ۴، ص ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴؛ محمدبن مکرم ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۹، ص ۸۲؛ حسین‌بن محمد راغب اصفهانی، *المفردات*، ص ۲۹۳.
- ۳- ر.ک: محمدبن یعقوب فیروزآبادی، *قاموس المحيط*، ج ۲، ص ۱۰۷۷-۱۰۷۸.
- ۴- احمدبن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، ج ۲، ص ۲۱۰-۲۱۲.
- ۵- حسن مصطفوی، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج ۳، ص ۱۱۰.
- ۶- خلیل‌بن احمد فراهیدی، همان، ج ۴، ص ۲۶۶.
- ۷- همان.
- ۸- محمدبن مکرم ابن منظور، همان، ج ۹، ص ۸۳؛ حسین‌بن محمد راغب اصفهانی، همان، ص ۲۹۴. برخی مفسران آشنا به علم لغت مدت‌ها پیش از لغویان یادشده، بر این نکته و تفاوت میان «خلفاء» و «خلائف» تأکید کرده‌اند. ر.ک: محمدبن حسن طوسی، *التبیان*، ج ۴، ص ۴۴۴؛ محمودبن عمر زمخشری، *الکشاف*، ج ۳، ص ۶۱۷؛ فضل‌بن حسن طوسی، *مجمع‌البیان*، ج ۴، ص ۶۷۲. البته برخی محققان بر این باورند که «تاء» در «خليفة» برای مبالغه است و از این رو، در مفهوم جانشینی و خلافت دلالت بیشتری دارد. (عبدالرحمن‌بن علی ابن جوزی، *زادالمسیر*، ج ۱، ص ۵۰؛ عبدالله‌بن عمر بیضاوی، *انوارالتنزیل*، ج ۱، ص ۶۸؛ ملأفتح‌الله کاشانی، *منهج الصادقین*، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۲؛ ملأصدرا، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۲، ص ۳۰۸؛ سیدعبدالله شبر، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۱، ص ۴۶؛ سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱، ص ۱۱۵؛ سید محمدحسین فضل‌الله، *من وحی القرآن*، ج ۱، ص ۲۲۷؛ ناصر مکارم شیرازی و همکاران، *تفسیر نمونه*، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۹؛ احمدبن محمدبن عجبیه، *البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، ج ۱، ص ۹۳ و ۹۴؛ محمد ثناء‌الله مظهری، *التفسیر المظهری*، ج ۱، ص ۵۰ و ۵۱؛ سید محمود آلوسی، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، ج ۱، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.
- ۱۷- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱، ص ۱۱۶.
- ۱۸- همان.
- ۱۹- محمدبن حسن طوسی، *التبیان*، ج ۸، ص ۵۵۶؛ محمودبن عمر زمخشری، همان، ج ۴، ص ۸۹؛ فضل‌بن حسن طوسی، *مجمع‌البیان*، ج ۸، ص ۷۳۷؛ ملأفتح‌الله کاشانی، همان، ج ۸، ص ۴۹.
- ۲۰- سید محمود آلوسی، همان، ج ۱۲، ص ۱۷۸ و ۱۷۹؛ سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۷، ص ۱۹۴؛ سید محمدحسین فضل‌الله، همان، ج ۱، ص ۲۲۷؛ ج ۱۹، ص ۲۵۳.
- ۲۱- محمدبن حسن طوسی، *التبیان*؛ فضل‌بن حسن طوسی، *مجمع‌البیان*؛ عبدالرحمن‌بن علی بن جوزی، همان، ج ۳، ص ۵۶۹؛ ملأفتح‌الله کاشانی، همان؛ محمدبن علی شریف لاهیجی، همان، ج ۳، ص ۸۲۱.
- ۲۲- محمدتقی مصباح، *معارف قرآن*، ج ۱-۳، ص ۳۶۳.
- ۲۳- محمدبن حسن طوسی، *التبیان*، ج ۴، ص ۳۳۸؛ محمودبن عمر زمخشری، همان، ج ۲، ص ۳۸۴؛ فضل‌بن حسن طوسی، *مجمع‌البیان*، ج ۴، ص ۶۰۷؛ حسین‌بن علی ابوالفتح رازی،

- ۱- همچنین، ر.ک: اعراف: ۱۶۹.
- ۲- بسیاری از لغت‌شناسان این معنا را برای «خلف» بیان کرده‌اند. ر.ک: خلیل‌بن احمد فراهیدی، *العین*، ج ۴، ص ۲۶۶؛ اسماعیل‌بن حماد جوهری، *الصحاح*، ج ۴، ص ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴؛ محمدبن مکرم ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۹، ص ۸۲؛ حسین‌بن محمد راغب اصفهانی، *المفردات*، ص ۲۹۳.
- ۳- ر.ک: محمدبن یعقوب فیروزآبادی، *قاموس المحيط*، ج ۲، ص ۱۰۷۷-۱۰۷۸.
- ۴- احمدبن فارس، *معجم مقاییس اللغة*، ج ۲، ص ۲۱۰-۲۱۲.
- ۵- حسن مصطفوی، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، ج ۳، ص ۱۱۰.
- ۶- خلیل‌بن احمد فراهیدی، همان، ج ۴، ص ۲۶۶.
- ۷- همان.
- ۸- محمدبن مکرم ابن منظور، همان، ج ۹، ص ۸۳؛ حسین‌بن محمد راغب اصفهانی، همان، ص ۲۹۴. برخی مفسران آشنا به علم لغت مدت‌ها پیش از لغویان یادشده، بر این نکته و تفاوت میان «خلفاء» و «خلائف» تأکید کرده‌اند. ر.ک: محمدبن حسن طوسی، *التبیان*، ج ۴، ص ۴۴۴؛ محمودبن عمر زمخشری، *الکشاف*، ج ۳، ص ۶۱۷؛ فضل‌بن حسن طوسی، *مجمع‌البیان*، ج ۴، ص ۶۷۲. البته برخی محققان بر این باورند که «تاء» در «خليفة» برای مبالغه است و از این رو، در مفهوم جانشینی و خلافت دلالت بیشتری دارد. (عبدالرحمن‌بن علی ابن جوزی، *زادالمسیر*، ج ۱، ص ۵۰؛ عبدالله‌بن عمر بیضاوی، *انوارالتنزیل*، ج ۱، ص ۶۸؛ ملأفتح‌الله کاشانی، *منهج الصادقین*، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۲؛ ملأصدرا، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۲، ص ۳۰۸؛ سیدعبدالله شبر، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۱، ص ۴۶؛ سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱، ص ۱۱۵؛ سید محمدحسین فضل‌الله، *من وحی القرآن*، ج ۱، ص ۲۲۷؛ ناصر مکارم شیرازی و همکاران، *تفسیر نمونه*، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۹؛ احمدبن محمدبن عجبیه، *البحر المدید فی تفسیر القرآن المجید*، ج ۱، ص ۹۳ و ۹۴؛ محمد ثناء‌الله مظهری، *التفسیر المظهری*، ج ۱، ص ۵۰ و ۵۱؛ سید محمود آلوسی، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، ج ۱، ص ۲۲۲ و ۲۲۳.
- ۱۷- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱، ص ۱۱۶.
- ۱۸- همان.
- ۱۹- محمدبن حسن طوسی، *التبیان*، ج ۸، ص ۵۵۶؛ محمودبن عمر زمخشری، همان، ج ۴، ص ۸۹؛ فضل‌بن حسن طوسی، *مجمع‌البیان*، ج ۸، ص ۷۳۷؛ ملأفتح‌الله کاشانی، همان، ج ۸، ص ۴۹.
- ۲۰- سید محمود آلوسی، همان، ج ۱۲، ص ۱۷۸ و ۱۷۹؛ سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۷، ص ۱۹۴؛ سید محمدحسین فضل‌الله، همان، ج ۱، ص ۲۲۷؛ ج ۱۹، ص ۲۵۳.
- ۲۱- محمدبن حسن طوسی، *التبیان*؛ فضل‌بن حسن طوسی، *مجمع‌البیان*؛ عبدالرحمن‌بن علی بن جوزی، همان، ج ۳، ص ۵۶۹؛ ملأفتح‌الله کاشانی، همان؛ محمدبن علی شریف لاهیجی، همان، ج ۳، ص ۸۲۱.
- ۲۲- محمدتقی مصباح، *معارف قرآن*، ج ۱-۳، ص ۳۶۳.
- ۲۳- محمدبن حسن طوسی، *التبیان*، ج ۴، ص ۳۳۸؛ محمودبن عمر زمخشری، همان، ج ۲، ص ۳۸۴؛ فضل‌بن حسن طوسی، *مجمع‌البیان*، ج ۴، ص ۶۰۷؛ حسین‌بن علی ابوالفتح رازی،

- ۴۰- همان.
- ۴۱- قرآن کریم در این باره می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْخَلَائِفَ الْأَرْضَ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (انعام: ۱۶۵).
- ۴۲- مآخذ، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۰۸ و نیز، ر.ک: همان، ص ۳۱۰.
- ۴۳- همان، ج ۲، ص ۳۰۸؛ سید محمود آلوسی، همان، ج ۱، ص ۲۲۲؛ محمدتقی مصباح، همان، ص ۳۶۷.
- ۴۴- عبدالله بن عمر بیضاوی، همان، ج ۱، ص ۶۸؛ اسماعیل حقی برسوی، تفسیر روح البیان، ج ۱، ص ۹۳-۹۴؛ محمد ثناءالله مظهری، همان، ج ۱، ص ۵۰ و ۵۱؛ وهب بن مصطفی زحیلی، همان، ج ۱، ص ۱۲۷؛ سید محمود آلوسی، همان، ج ۱، ص ۲۲۲-۲۲۳.
- ۴۵- گفتنی است برخی متکلمان امامیه برای اثبات تداوم سنت جعل خلیفه و عدم انحصار آن به سلسله نبوت، به آیه ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...﴾ استناد کرده‌اند. بدین بیان که بر اساس این آیه، از میان این امت نیز کسانی به عنوان خلیفه انتخاب می‌شوند و اگر بنا بود خلفای این امت نیز همگی از پیامبران باشند، ختم نبوت واقع نمی‌شد (ر.ک: محمدبن علی صدوق، کمال‌الدین، ج ۱، ص ۵).
- ۴۶- ر.ک: همان، ص ۹ و ۱۰.
- ۴۷- برای آگاهی بیشتر، در این زمینه، ر.ک: محمدبن علی صدوق، الاعتقادات، ص ۸۹؛ محمدبن محمدبن نعمان مفید، اوائل المقالات، ص ۴۹ و ۵۰؛ محمدبن عمر فخر رازی، المحصل، ص ۵۳۱؛ حسن بن حلّی، کشف المراد، ص ۴۸۸؛ همو، الباب الحادی عشر، ص ۱۰؛ میر سید شریف جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۸۴؛ قاضی عبدالجبار معتزلی، شرح الاصول الخمسة، ص ۵۶۸؛ محمدبن محمد ابومنصور ماتریدی، التوحید، ص ۱۳۵ و ۱۳۶؛ احمد بیاضی، اشارات المرام، ص ۳۲۹؛ ابونصر فارابی، آراء اهل المدينة الفاضلة، ص ۱۲۱؛ عبدالله نصری، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، ص ۱۶۹؛ مجید محمدی، «فارابی و فلسفه نبوت»، کیهان اندیشه، ش ۴۰، ص ۱۵۸-۱۶۷؛ شهاب‌الدین سهروردی، مجموعه مصنفات، ج ۱، ص ۹۵؛ ج ۳، ص ۷۵؛ ابن سینا، المبدأ و المعاد، ص ۱۱۵-۱۱۶؛ مآخذ، مبدأ و معاد، ص ۴۹۱.
- ۴۸- محمودبن عمر زمخشری، همان، ج ۱، ص ۱۲۴؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، همان، ج ۱، ص ۶۸؛ محمدبن یوسف اندلسی، همان، ج ۱، ص ۲۲۶ و ۲۲۷؛ محمد ثناءالله مظهری، همان، ج ۱، ص ۵۰ و ۵۱؛ سید محمود آلوسی، همان، ج ۱، ص ۲۲۲؛ سید محمد طنطاوی، همان، ج ۱، ص ۹۲.
- ۴۹- گفتنی است برخی مفسران اهل سنت بر این باورند که در هر عصر تنها یک خلیفه می‌تواند وجود داشته باشد (ر.ک. اسماعیل حقی برسوی، همان، ج ۱، ص ۹۳-۹۴).
- ۵۰- احمدبن مصطفی مراغی، همان، ج ۱، ص ۸۲-۸۳.
- روض الجنان، ج ۸، ص ۱۱۶؛ محمدبن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۱۵۸؛ ملّا فتح‌الله کاشانی، همان، ج ۳، ص ۵۰۰؛ سید عبدالله شبر، همان، ج ۱، ص ۱۶۹؛ سید محمود آلوسی، همان، ج ۴، ص ۳۱۲ و ۳۱۳.
- ۲۴- ر.ک: محمدبن حسن طوسی، التبیان؛ حسین بن علی ابوالفتوح رازی، همان.
- ۲۵- ر.ک: محمودبن عمر زمخشری، همان، ج ۲، ص ۳۸۴؛ محمدبن عمر فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۱۴، ص ۱۹۲؛ سید محمود آلوسی، همان؛ سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۷، ص ۳۹۶.
- ۲۶- محمدبن حسن طوسی، التبیان، ج ۸، ص ۱۱۰؛ محمودبن عمر زمخشری، همان، ج ۳، ص ۳۷۷؛ فضل‌بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۵۸؛ حسین بن علی ابوالفتوح رازی، همان، ج ۱۵، ص ۶۵؛ عتیق‌بن محمد سوراآبادی، تفسیر سوراآبادی، ج ۳، ص ۱۷۸۵؛ محمدبن عمر فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۴، ص ۵۶۵؛ اسماعیل بن عمر ابن‌کثیر دمشقی، تفسیر القرآن العظیم، ج ۶، ص ۱۸۶؛ سید محمود آلوسی، همان، ج ۱۰، ص ۲۱۸؛ سید محمد طنطاوی، التفسیر الوسیط، ج ۱۰، ص ۳۴۷.
- ۲۷- ر.ک: سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱، ص ۱۱۶؛ ج ۱۵، ص ۳۸۳؛ احمدبن محمد ابن‌عجیبه، همان، ج ۱، ص ۹۳ و ۹۴.
- ۲۸- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱، ص ۱۱۶-۱۱۷.
- ۲۹- ر.ک: محمدبن علی شریف لاهیجی، همان، ج ۱، ص ۲۸-۳۰؛ سید عبدالله شبر، همان، ج ۱، ص ۴۶؛ احمدبن محمدبن عجبیبه، همان، ج ۱، ص ۹۳ و ۹۴؛ سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱، ص ۱۱۶ و ۱۱۷؛ محمدجواد مغنیه، تفسیر الکاشف، ج ۱، ص ۱۷۹-۸۱؛ همو، تفسیر المبین، ص ۸؛ احمدبن مصطفی مراغی، همان، ج ۱، ص ۸۲؛ سید محمدحسین فضل‌الله، همان، ج ۱، ص ۲۲۹-۳۳۲.
- ۳۰- ر.ک: مآخذ، تفسیر القرآن الکریم، ج ۲، ص ۳۰۸؛ محمدتقی مصباح، همان، ص ۳۶۵.
- ۳۱- بقره: ۳۰.
- ۳۲- نیز، ر.ک: حجر: ۳۰؛ بقره: ۳۴؛ اعراف: ۱۱؛ اسراء: ۶۱؛ کهف: ۵۰؛ طه: ۱۱۶.
- ۳۳- غافر: ۷۹.
- ۳۴- بقره: ۲۲.
- ۳۵- انعام: ۹۷.
- ۳۶- سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۸، ص ۳۸۶؛ عبدالله جوادی آملی، توحید در قرآن، ص ۳۹۱.
- ۳۷- ناصر مکارم شیرازی و همکاران، همان، ج ۲، ص ۳۸۷-۳۸۸.
- ۳۸- ر.ک: محمدبن عمر فخر رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۸، ص ۱۹۴؛ اسماعیل بن عمر ابن‌کثیر دمشقی، همان، ج ۷، ص ۳۹۶؛ سید محمد طنطاوی، همان، ج ۱۴، ص ۲۹؛ احمدبن مصطفی مراغی، همان، ج ۲۷، ص ۱۳؛ سید محمدحسین طباطبائی، همان، ج ۱۸، ص ۳۸۸.
- ۳۹- عبدالله جوادی آملی، همان، ص ۳۹۲.

منابع

- آل کاشف الغطاء، محمدحسین، *اصل الشيعة و اصولها*، بیروت، مؤسسة الاعلمی، ۱۴۱۳ق.
- آلوسی، سید محمود، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق علی عبدالباری عطیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- ابن جوزی، عبدالرحمان بن علی، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، تحقیق عبدالرزاق المهدي، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۲۲ق.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *المبدأ و المعاد*، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۳.
- ابن طاووس حسنی، سیدعلی بن موسی، *الطرائف فی معرفة الطوائف*، قم، خیام، ۱۴۰۰ق.
- ابن عجبیه، احمد بن محمد، *البحر الممدید فی تفسیر القرآن المجید*، تحقیق حسن عباس زکی، قاهره، بی نا، ۱۴۱۹ق.
- ابن فارس، احمد بن زکریا، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق محمد عبدالسلام هارون، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق محمدحسین شمس الدین، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۹ق.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۹۵م.
- اسدآبادی معتزلی، قاضی عبدالجبار، *شرح الاصول الخمسة*، تعلیق احمد بن حسین بن ابی هاشم، قاهره، مکتبه وهبه، ۱۴۰۸ق.
- اندلسی، ابو حیان محمد بن یوسف، *البحر المحیط فی التفسیر*، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت، دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
- انصاری قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
- بحرانی، میثم بن علی بن میثم، *قواعد المرام فی علم الکلام*، تحقیق سید احمد حسینی، قم، کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۶ق.
- بلاغی نجفی، محمدجواد، *آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن*، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ق.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، *انوار التنزیل و اسرار التأویل*، تحقیق محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
- جرجانی، میر سیدشرف، *شرح المواقف*، تصحیح بدرالدین نعلسانی، قم، شریف رضی، ۱۳۲۵ق.
- جوادی آملی، عبدالله، *توحید در قرآن*، قم، اسراء، بی تا.

- ۵۱- محمد ثناء الله مظهری، همان، ج ۱، ص ۵۰-۵۱.
- ۵۲- سید محمود آلوسی، همان، ج ۱، ص ۲۲۲؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، همان، ج ۱، ص ۶۸؛ سید محمد طنطاوی، همان، ج ۱، ص ۹۲.
- ۵۳- مآصدرا، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۲، ص ۳۰۹ و نیز، ر.ک: همان، ص ۳۰۲؛ و نیز ر.ک: احمدین مصطفی مراغی، همان، ج ۱، ص ۸۰ و ۸۱؛ محمد عزت دروزه، *التفسیر الحدیث*، ج ۶، ص ۱۵۷.
- ۵۴- محمد بن عمر فخر رازی، *مفاتیح الغیب*، ج ۲۶، ص ۳۸۶.
- ۵۵- عبدالله بن عمر بیضاوی، همان، ج ۱، ص ۶۸؛ اسماعیل حقی برسوی، همان، ج ۱، ص ۹۳-۹۴؛ محمد ثناء الله مظهری، همان، ج ۱، ص ۵۱-۵۰؛ مآصدرا، *تفسیر القرآن الکریم*، ج ۲، ص ۳۰۸؛ سید محمود آلوسی، همان، ج ۱، ص ۲۲۲ و ۲۲۳؛ وهبه بن مصطفی زحیلی، همان، ج ۱، ص ۱۲۷. این آموزه مورد پذیرش بزرگان عرفان نیز قرار گرفته است (ر.ک: رضا نوروزی، *خلافت الهی از دیدگاه شریعت و عرفان*، ص ۵۷-۵۵).
- ۵۶- انعام: ۴۹؛ مائده: ۱۱۰.
- ۵۷- نمل: ۱۶.
- ۵۸- نمل: ۲۸-۲۰.
- ۵۹- نمل: ۱۹ و ۲۰.
- ۶۰- نمل: ۳۶.
- ۶۱- ر.ک: محمد بن محمد بن نعمان مفید، *اوائیل المقالات*، ص ۷۲؛ همو، *الانصاح*، ص ۳۴؛ محمد بن جریر طبری، *دلائل الامامة*، ص ۴۷۹؛ سید مرتضی علم الهدی، *الشافی فی الامامة*، ج ۱، ص ۳۲۷؛ ج ۲، ص ۷؛ ابوالصلاح حلبی، *تقریب المعارف*، ص ۱۵۰؛ همو، *الکافی فی الفقه*، ص ۸۸؛ محمد بن حسن طوسی، *الاقتصاد*، ص ۳۰۷؛ سید بن طاووس حسنی، *الطرائف*، ج ۲، ص ۵۱۸-۵۱۵؛ جعفر بن حسن محقق حلی، *المسلك فی اصول الدین*، ص ۱۹۸؛ میثم بن علی بن میثم بحرانی، *قواعد المرام فی علم الکلام*، ص ۱۸۰؛ همو، *النجاح فی القیامة*، ص ۶۵؛ علی بن یوسف بن جبر، *نهج الایمان*، ص ۵۱؛ حسن بن یوسف حلی، *منهاج الکرامة*، ص ۱۱۵؛ همو، *کشف المراد*، ص ۴۹۵؛ فاضل مقداد سیوری، *النافع یوم الحشر*، ص ۱۰۲؛ علی بن یوسف عاملی نباتی بیاضی، *الصراط المستقیم*، ج ۱، ص ۷۶ و ۷۷؛ مآعبدالرزاق لاهیجی، *گوهر مراد*، ص ۵۹۱؛ محمدحسین آل کاشف الغطاء، *اصل الشيعة و اصولها*، ص ۲۱۲؛ محمد رضا مظفر، *عقاید الامامیه*، ص ۶۷.
- ۶۲- سید محمود آلوسی، همان، ج ۱، ص ۲۲۲. شایان ذکر است عرفایی همچون ابن عربی نیز بر این مدعا تأکید کرده که خلیفه الله انسان کامل است که باید در هر دوره زمانی وجود داشته باشد. در این باره ر.ک: محمود جوادی والا، «خلافت الهی از دیدگاه ابن عربی»، *معارف عقلی*، ش ۱۶، ص ۴۲.
- ۶۳- محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۱، ص ۳۱۲؛ محمد بن محمد بن نعمان مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۲۴۹.
- ۶۴- همان، ج ۱، ص ۱۹۳.

- جوادی والا، محمود، «خلافت الهی از دیدگاه ابن عربی»، معارف عقلی، ش ۱۶، پاییز ۱۳۸۹، ص ۳۷-۶۸.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح، بیروت، دارالملايين، ۱۹۹۰م.
- حقی برسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، بی تا.
- حلبی، ابوالصلاح، تقریب المعارف، قم، الهادی، ۱۴۰۴ق.
- حلّی، جعفر بن حسن، المسلك فی اصول الدین، تحقیق رضا استادی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۱۴ق.
- حلّی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، تحقیق حسن حسن زاده آملی، قم، نشر اسلامی، ۱۴۱۷ق.
- ---، باب حادی عشر، تهران، مؤسسه مطالعه اسلامی، ۱۳۶۵.
- ---، منهاج الكرامة فی معرفة الامامة، مشهد، مؤسسه عاشورا، ۱۳۷۹.
- دروزه، محمدعزت، التفسیر الحدیث، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۸۳ق.
- رازی، ابوالفتوح حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، مشهد، بنیاد پژوهش های اسلامی، ۱۴۰۸ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، تهران، المكتبة المرتضوية، ۱۳۳۲.
- زحیلی، وهبة بن مصطفى، تفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، بیروت، دارالفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.
- زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- سوزآبادی، عتیق بن محمد، تفسیر سوزآبادی، تحقیق علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۰.
- سهروردی، شهاب الدین، مجموعه مصنفات، تصحیح هنری کرین، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
- سیوری حلّی، فاضل مقداد، النافع یوم الحشر فی شرح باب حادی عشر، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۱۷ق.
- شبیر، سید عبداللّه، تفسیر القرآن الکریم، بیروت، دارالبلاغه للطباعة و النشر، ۱۴۱۲ق.
- شریف لاهیجی، محمد بن علی، تفسیر شریف لاهیجی، تحقیق میرجلال الدین حسینی ارموی، تهران، داد، ۱۳۷۳.
- صدوق، محمد بن علی، الاعتقادات فی دین الامامیة، قم، المؤتمر العالمی للشیخ المفید، ۱۴۱۴ق.
- ---، کمال الدین و تمام النعمة، قم، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۹۵ق.
- طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
- طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- ---، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲.
- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
- ---، دلائل الامامة، قم، مؤسسه البعثة، ۱۴۱۳ق.
- طنطاوی، سید محمد، التفسیر الوسیط للقرآن الکریم، بی تا، بی نا، بی جا.
- طوسی، محمد بن حسن، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۶ق.
- ---، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
- عاملی نباطی بیاضی، علی بن یونس، الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، تحقیق محمدباقر بهبودی، نجف اشرف، المكتبة المرتضوية، ۱۳۸۴ق.
- علم الهدی، سید مرتضی، الشافی فی الامامة، تحقیق سید عبدالزهراء حسینی، تهران، مؤسسه الصادق علیه السلام، ۱۴۱۰ق.
- فارابی، ابونصر، آراء اهل المدينة الفاضلة، تحقیق علی بوملحم، بیروت، مكتبة الهلال، ۱۹۹۵م.
- فخر رازی، محمد بن عمر، المحصل، عمان، دار الرازی، ۱۴۱۱ق.
- ---، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم، دارالهجرة، ۱۴۰۵ق.
- فضل الله، سید محمدحسین، من وحی القرآن، بیروت، دارالملاک للطباعة و النشر، ۱۴۱۹ق.
- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحیط، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق سیدطیب موسوی جزائری، قم، دارالکتب، ۱۳۶۷.
- کاشانی، ملّا فتح اللّه، منهج الصادقین، تهران، چاپخانه محمدحسن علمی، ۱۳۳۰.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، اسلامیه، ۱۳۶۲.
- لاهیجی، ملّا عبدالرزاق، گوهر مراد، مقدّمه زین العابدین قربانی، تهران، سایه، ۱۳۸۳.
- ماتریدی، ابومنصور محمد بن محمد، التوحید، تحقیق عاصم

- ابراهیم، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۷ق.
- محمدی، مجید، «فارابی و فلسفه نبوت»، کیهان اندیشه، ش ۴۰، ص ۱۶۷-۱۵۸.
- مراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.
- مسکویه رازی، احمد بن علی، تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۷۹.
- مصباح، محمد تقی، معارف قرآن، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۷۶.
- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
- مظفر، محمدرضا، عقاید الامامیة، تحقیق حامد حنفی، قم، انصاریان، ۱۳۸۸ق.
- مظهری، محمد ثناء الله، تفسیر المظهری، پاکستان، مکتبه رشدیة، ۱۴۱۲ق.
- مغنیه، محمدجواد، تفسیر المبین، قم، بنیاد بعثت، بی تا.
- ___، تفسیر الکاشف، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۲۴ق.
- مفید، محمد بن محمد نعمان، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- ___، اوائل المقالات، قم، کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الاسلامیة، ۱۳۷۴.
- ملّاصدرا (صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی)، تفسیر القرآن الکریم، تحقیق محمد خواجهی، قم، بیدار، ۱۳۶۶.
- ___، المبدأ و المعاد، تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، تهران، انجمن حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۵۴.
- نصری، عبدالله، سیمای انسان کامل از دیدگاه مکاتب، تهران، دانشگاه علامه طباطبائی، ۱۳۷۶.
- نیشابوری، حسن بن محمد، تفسیر غرائب القرآن و غرائب الفرقان، تحقیق شیخ زکریا عمیرات، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۶ق.